فهرست مطالب

[موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت) 1](#_Toc530647717)

[اشاره 1](#_Toc530647718)

[مطلب اوّل: اقسام اشتراک لفظی 2](#_Toc530647719)

[مطلب دوّم: تمایز دو صورت اشتراک لفظی با هم و راه تعیین معنای لفظ 2](#_Toc530647720)

[شباهت مشترک لفظی قسم اول و دوم(متباینین و عام و خاص) 3](#_Toc530647721)

[تفاوت مشترک لفظی قسم اول و دوم(متباینین و عام و خاص) 3](#_Toc530647722)

[نکته در بحث شبهات مفهومیه 4](#_Toc530647723)

[جمع‌بندی تاکنون 5](#_Toc530647724)

[نکته فرعی 5](#_Toc530647725)

[تطبیق دو کبرای کلّی بر بحث اصلی (عدالت) 6](#_Toc530647726)

[چکیده: 8](#_Toc530647727)

[مناقشه 10](#_Toc530647728)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت)

## اشاره

در مقدمه بحثی که در این جلسه به جمع‌بندی خواهد رسید بار دیگر مبحث مشترک لفظی عرض می‌شود و نکته‌ای هم به آن افزوده خواهد شد که این یک بحث کلّی و لغت‌شناسی اصولی مشترکی است که در بسیاری از موارد محلّ ابتلا می‌باشد.

ابتدائاً این بحث کبروی که در ارتباط با مشترک لفظی است عرض می‌شود تا سپس در تطبیق آن همان مسیری که در قبل طی می‌شد تکمیل گردد.

در این مقدّمه چند مطلب از مطالب اساسی و اصولی که در باب اشتراک لفظی وجود دارد عرض خواهد شد:

### مطلب اوّل: اقسام اشتراک لفظی

مطلب اوّل همان‌طور که در جلسه قبلی عرض شد آن است که مشترک لفظی را نباید منحصر در اشتراک بین متباینین و یا متباینات دانست بلکه مشترک لفظی بر دو قسم است:

1. مشترک لفظی بین متباینین مثل لفظ عین در زبان عربی و لفظ شیر در زبان فارسی؛
2. مشترک لفظی بین معانی عام و خاص که می‌تواند دو معنا یا بیشتر باشند که به‌صورت سلسله مراتبی عام و خاص به نحو مشترک لفظی آورده شوند. که برای این صورت نیز مثال‌هایی عرض شد همچون علم و امثال آن.

آنچه در اینجا مختصراً اشاره شد مطلب اوّلی است که در جلسه قبل نیز عرض شد و دلیل اشاره به این بحث ازاین‌جهت است که غالباً وقتی بحث از مشترک لفظی پیش می‌آید ذهن انسان به سمت صورت اوّل متبادر می‌شود یعنی مشترکات لفظی که معانی لفظ متباین و در عرض یکدیگر قرار دارند، درحالی‌که گاهی –که کم هم نیستند- معانی‌ای را تحت پوشش خود دارند که نسبت این‌ها تباین نیستند بلکه این نسبت به‌صورت عام و خاص می‌باشد و این تفاوت معانی گاهی در حدّی است که هفت یا هشت مرتبه از عام به خاص قابل تصوّر است و لفظ برای همه این معانی وضع‌شده است و البته همیشه این وضع تعیینی نمی‌باشد بلکه در بسیاری از موارد وضع به‌صورت تعیّنی می‌باشد، و یا مواردی که معنا ابتدائاً مَجاز بوده و بعداً مبدّل به معنای حقیقی شده‌اند که روش‌های خاصّی برای پیدایش اشتراک لفظی وجود دارد که در جای خود موردبحث قرار خواهد گرفت.

### مطلب دوّم: تمایز دو صورت اشتراک لفظی با هم و راه تعیین معنای لفظ

مبحث دوّم که در واقع تکمیل مبحث اوّل می‌باشد این است که این دو قسم از مشترک لفظی چه تمایز و تفاوتی با یکدیگر دارند؟ و اینکه اصلاً آیا این دو صورت از اشتراک لفظی دارای تمایز از هم هستند یا خیر؟

جواب این سؤال این است که بله برای این دو صورت تمایزاتی وجود دارد و یکی از مهم‌ترین تمایزات این دو صورت از اشتراک لفظی در این است که عند الاجمال و فقد القرینه این دو صورت با هم متفاوت هستند.

همان‌طور که در ادبیّات همه ملاحظه فرموده‌اید گفته‌شده است که هنگامی که کلمه‌ای مشترک لفظی شد تعیین یکی از معانی نیاز به قرینه معیّنه دارد. در حقیقت و مَجاز اصل بر حقیقت است و حمل بر معنای مجازی نیازمند قرینه صارفه است. توضیح مطلب اینکه در اینجا اصلی وجود دارد که آن حقیقت می‌باشد و حمل بر مجاز نیازمند قرینه صارفه است اما در مشترک لفظی از ابتدا کلام دارای حالت اجمال است و در واقع اصل در مشترک لفظی اجمال است و اگر بنا باشد که یکی از آن‌ها تعیین بشود نیازمند قرینه معیّنه هستند.

بنابراین در مشترک لفظی برخلاف جایی که حقیقت و مجاز است اصل در اجمال است یعنی اصل بر این است که همه معانی در عرض هم هستند و می‌بایست قرینه‌ای همراه با کلمه و کلام آورده شود (چه لفظی چه لبّی و هر نوع دیگری از قرائنی که متصوّر است) تا معیّن گردد که کدام‌یک از معانی لفظ موجود مقصود است و به‌عنوان‌مثال درجایی که لفظ عین به‌کاررفته است باید قرینه‌ای وجود داشته باشد تا مشخص گردد این لفظ معنای خورشید دارد یا چشمه و یا معانی دیگر. درحالی‌که در حقیقت و مَجاز اصل همان معنای حقیقی است و انتخاب معنای مَجاز نیاز به قرینه صارفه دارد و این قرینه صارفه برای این است که معنا را از اصل حقیقت به سمت مَجاز سوق دهد اما در اشتراک لفظی گفته می‌شود قرینه معیّنه باشد به این معنا که اگر این قرینه وجود نداشته باشد اصلاً لفظ مجمل است و تعیّنی وجود ندارد و قرینه‌ای باید بیاید و رفع اجمال کند و معنای مقصود را مشخص کند که این قانون مشترک لفظی می‌باشد.

#### شباهت مشترک لفظی قسم اول و دوم(متباینین و عام و خاص)

تاکنون مشترک لفظی قسم اوّل و دوّم به همین صورت است به این معنا که اگر بنا باشد در اینجا به مولی نسبت داده شود که کدام‌یک از معانی مراد هستند باید قرینه‌ای آورده شود تا مراد مولی را تعیین کند و اگر قرینه‌ای در مشترک لفظی وجود نداشت نمی‌توان گفت که متکلّم یا مولی در کلام خود لفظ را در کدام معنا به‌کاربرده و نمی‌توان برای معنای خاصّی به او نسبت داده شود.

همان‌طور که گفته شد تا اینجا مشترک لفظی و مشترک معنوی همچون یکدیگر می‌باشند به این معنا که وقتی متکلم لفظ عین را در عبارت به کار برد اینکه مقصودش از این لفظ خورشید است یا چشم و یا چشمه، مادامی‌که قرینه معیّنه وجود ندارد نمی‌توان معنایی را به متکلّم نسبت داد و اجمال وجود دارد. همچنین اگر کلمه علم آورده شود این لفظ نیز دارای معنای عامّی است که تمام علوم را در بر می‌گیرد و معنای دیگری هم دارد که همان علم دینی بوده و أخص از معنای اوّل می‌باشد، وقتی قرینه‌ای وجود نداشت نمی‌توان نسبت داد که در این کلام مولی لفظ را در کدام‌یک از معانی به‌کاربرده است.

#### تفاوت مشترک لفظی قسم اول و دوم(متباینین و عام و خاص)

همان‌طور که قطعاً حدس می‌زنید از این به بعد تفاوتی بین مشترک لفظی و مشترک معنوی پیدا می‌شود و آن تفاوت این است که در مشترک لفظی قسم اوّل –یعنی الاشتراک بین المعانی المتباینه عند فقد القرینه و الاجمال- قدر متیقّن وجود ندارد و مشخص نیست که مثلاً وقتی که لفظ عین به‌کاربرده شده است مقصود شمس است یا همان عین در بصر است و یا چشمه است! هیچ قدر متیقّنی وجود ندارد، اما درجایی که عبارت علم استفاده شد و یا مثال دیگر آن قِمار است که همان‌طور که قبلاً گفته شد این لفظ بعید نیست که دو معنا داشته باشد که یک معنای آن بازی با آلات لعب همراه با برد و باخت می‌باشد که معنای أخصّ آن است و معنای أعم آن نیز بازی با آلات لعب است و لو برد و باخت در آن نباشد و یا بازی با برد و باخت است و لو آلات لعب در آن نباشد که این دو معنا اعم از معنای اوّل است که گفته شد بازی با آلات لعب است همراه با شرط بندی و برد و باخت می‌باشد که این دو معنا است. و یا همان مثال علم که گفته شد معانی متفاوتی دارد و به همین صورت است مثال‌های زیاد دیگری که در شرع وجود دارد.

در اینجا وقتی قرینه معیّنه نباشد نمی‌توان نسبت داد که در اینجا در کدام معنا به‌کاربرده است اما قدر متیقّنی در اینجا در کار است چراکه وقتی مولی می‌گوید «أکرم العالم» و این علم وجود ندارد که این عالم به معنای مطلق عالم است اعم از ریاضی‌دان و فیزیکدان تا فقیه و عالم دینی و یا اینکه خصوص عالم دینی مقصود است؟ همان‌طور که ملاحظه می‌شود هر کدام از دو معنا باشد به هر حال عالم دینی در مفاد این دلیل وجود دارد و به عبارت دیگر أخصّ قدر متیقّن مدلول می‌باشد. اگر هم قرار باشد همین معنای خاص انحصاراً مدلول بوده و لفظ در همین معنا به‌کاررفته باشد این را نمی‌توان گفت چراکه نیاز به قرینه معیّنه دارد لکن در مقام ثبوت و واقع قدر متیقّنی در مقام کلام مولی وجود دارد، حال آن قدر متیقّن به این معنا است که یا فقط عالم دینی مستعمل فیه لفظ می‌باشد و در واقع لفظ در این معنای خاص به‌کاررفته است و یا اینکه در ضمن معنای عام عالم این معنای خاص هم وجود دارد. چرا که «العالم» که در این عبارت وجود دارد در عالم دینی استعمال شده باشد (معنای خاص) این معنا هم مشمول است، اگر هم در مطلق عالم به‌کاررفته باشد باز هم عالم دینی را در برمی‌گیرد فلذا این معنا در هر صورت مدلول کلام متکلّم می‌باشد حال یا به نحو انحصاری و یا به نحو ضمنی که در ضمن یک کلّ و عام به‌کاررفته است.

ازاین‌جهت بسیار واضح است که در نوع دوّم از مشترکات لفظی علیرغم اینکه قرینه معیّنه وجود ندارد و کلام به دلیل فقد قرینه به نحوی مجمل می‌باشد اما همچون متباین‌ها بدون مدلول متیقّن هم نمی‌باشد بلکه همان‌طور که گفته شد برخلاف مشترکات لفظی متباینین یک مدلول متیقّن در اینجا وجود دارد منتهی اینکه این مدلول به چه صورت در کلام وجود دارد مشخّص نیست که آیا لفظ به طور خاص در آن معنا به‌کاررفته است و یا اینکه لفظ در عام به‌کاررفته که در ضمن آن این معنا هم قرار دارد.

آنچه گفته شد تفاوتی است که بین صورت اول و دوم مشترکات لفظی وجود دارد و بارها در مکاسب محرّمه ملاحظه شد که در بسیاری از واژگانی همچون غنا، قمار حتی کذب و بسیاری از واژگان دیگر وقتی دقّت می‌شد مشاهده می‌شد که معانی متعددی وجود دارد اما این معانی مشترک لفظی بین متباینات نیستند بلکه بین عام و خاص می‌باشند، که در تمام آن‌ها گفته می‌شد وقتی اجمال پدید آمد به این صورت در خواهد آمد.

#### نکته در بحث شبهات مفهومیه

بر اساس همین توضیحی که داده شد شبهات مفهومیه که در اصول با آن‌ها آشنا شده‌اید دارای انواعی است که یکی از این انواع اشتراک لفظی می‌باشد و همیشه هم گفته می‌شود وقتی شبهه مفهومیه باشد کلام مجمل است و دیگر نمی‌توان به آن تمسّک کرد لکن این را باید دانست که این جمله مطلق نیست که عند وجود الاجمال لوجود شبهة المفهومیه فی الکلام، کلام از حجّیت ساقط می‌شود، این کلام مطلق نبوده و شبهه مفهومیه که موجب اجمال می‌شود اگر به خاطر اشتراک لفظی بین متباینات و قسم اوّل باشد کلام کلّاً از حجّیت ساقط شده و چیزی دست ما را نخواهد گرفت ، اما اگر شبهه مفهومیه ناشی از اشتراک لفظی قسم دوّم باشد در آنجا اجمال و ابهام در همین حدّ است که نمی‌توان تعیین کرد که کدام معنا حتماً مستعمل‌فیه است و نسبت به عام دیگر نمی‌توان به آن تمسّک کرد اما محدوده خاص و مضیّق حتماً در مدلول کلام وجود دارد. پس همیشه این‌گونه نیست که شبهه مفهومیه کلام را از حجّیت ساقط کند بلکه گاهی کاملاً ساقط می‌شود (در قسم اوّل از مشترک لفظی) و گاهی فی‌الجمله مدلول آن به نحو قدر متیقّن باقی می‌ماند (در قسم دوم).

در اینجا ممکن است این سؤال نیز در ذهن برخی به وجود آید که در مباحث اقل و اکثر نیز این قضیه جاری است؛ در جواب باید گفت که اگرچه در بحث اقل و اکثر ارتباطی و استقلالی و اینکه آیا می‌توان به برائت تمسّک کرد یا خیر و ... به نحوی این مباحث مطرح‌شده است اما به این شکل منقّح شاید وجود نداشته باشد.

## جمع‌بندی تاکنون

پس همان‌طور که ملاحظه شد تاکنون دو مطلب کبروی عرض شد که در تمام اصول به کار می‌آید:

مطلب اوّل اینکه اشتراک لفظی دو قسم هستند و مطلب دوّم هم اینکه این دو صورت با هم متفاوت می‌باشند.

سؤال 1: درجایی که لفظی از قسم اوّل مشترکات لفظی مثل عین به کار می‌رود که شک می‌شود معنای مَجاز است یا وضع ثانوی تعیّنی پیداکرده است آیا در این‌گونه موارد با توجه به اصالة الحقیقه‌ای که وجود دارد اصلی وجود دارد که مثلاً بگوید اصل بر مَجاز بودن است مگر اینکه ...

جواب: برای این سؤال ممکن است کسی این‌گونه جواب بدهد که اگر درجایی که انسان با لغتی مواجه می‌شود همان معنای اوّل آمده و در کتب لغوی معنای دوّمی وجود ندارد، بعید نیست که در اینجا گفته شود که اصل همان مَجاز است چون معنای دیگری وجود ندارد، اما عمده در لغت همان تبادرات و انسباقات ذهنی است که انسان کلام لغویّون و کارکردهای لغات را می‌بیند و باید به نتیجه‌ای برسد. بله البته اگر در لغت هیچ اثری از معنای دیگری نیست و یا معنای فرعی است که به ندرت درجایی ذکر شده است بعید نیست که گفته شود همان معنای مجاز مقصود است، اما اگر در لغت هر دو معنا وجود داشته باشد معمولاً حقیقت به شمار آوردن معنا قریب به ذهن است.

## نکته فرعی

نکته دیگری که در اینجا وجود دارد که می‌توان از آن به‌عنوان یک نکته فرعی یاد کرد –اگرچه در جای خود در لغت‌شناسی نکته بسیار مهم و اصلی می‌باشد- این است که درجایی که یک لفظ حقیقت شرعیه‌ای پیدا کرده است به این معنا که این لفظ در کلام شارع مفهوم و معنای جدید پیدا کرده است اما نه به این معنا که هر کجا که شارع این کلام را به کار می‌برد به معنای جدید خودش می‌باشد بلکه در عین حال گاهی هم به معنای لغوی سابق خود به‌کاررفته است که این مورد کم نیست. به‌عنوان‌مثال لفظ صلاة دارای یک حقیقت شرعیه است که همان مرکّب از آن افعال و اذکار می‌باشد اما در عین حال ممکن است گفته شود در قرآن و یا در احادیث گاهی صلاة به معنای حقیقی لغوی به‌کاررفته است که اگر این‌چنین باشد که گاهی آن معنا به کار برود و یا حتی احتمال آن برود این هم یک صورتی از مشترک لفظی است. مثل عبارت «یصلّون علی النّبی» که گاهی به‌کاررفته است. به عبارت دیگر مشترک لفظی گاهی بین دو معنا یا چند معنایی است که در متن لغت با قطع نظر از شارع آمده است، و گاهی بین دو یا چند معنایی است که بعضی از آن در لغت است و بعضی حقیقت شرعیه است که این هم مصادیقی دارد که در اینجا نیز تشخیص حقیقت و مجاز با همان قواعد خودش می‌باشد، مفروض در این‌ها این است که دو یا سه معنا به‌صورت معنای حقیقی است که وقتی قیاس می‌شود گاهی این‌ها متباین هستند که حکم خود را پیدا می‌کند و گاهی عام و خاص می‌باشند که حکم دیگری پیدا می‌کند که وجود قدر متیقّن در مقام دلالت می‌باشد.

طبعاً در این قسم دوّم که عبارت است از جایی که اشتراک بین معانی عام و خاص است آن قدرمتیقّن همان معنای خاص یا أخص می‌باشد و در زائد بر این معنا کلام مجمل می‌شود و اینکه در این حالت چه باید کرد با رجوع به اصول عملیه مشخص می‌گردد که یا برائت است، یا در بعضی موارد احتیاط است طبق اختلافاتی که وجود دارد و بر حسب قواعدی که در اصول عملیه وجود دارد گاهی استصحاب است و گاهی برائت است که اگر امکان استصحاب بود استصحاب جاری شده و اگر چنین امکانی نبود مجرای برائت است.

این دو مطلب کبروی کلّی است که در باب اشتراک لفظی می‌بایست همیشه در ذهن افراد باشد که هر زمان با مشترک لفظی برخورد می‌شود ابتدا باید دید که این اشتراک لفظی بین متباینات است یا بین عام و خاص است؟ و بعد از اینکه تعیین شد مشخص می‌گردد که در اینجا قدر متیقّن وجود دارد تا مدلول فی الجمله‌ای در کار باشد یا اینکه اصلاً قدر متیقّن نبوده و کلاً مجمل می‌شود. در قسم اوّل که مشترک لفظی بین متباینات است اجمال مطلق و کامل است اما در قسم دوّم اجمال نسبی می‌باشد که این تفاوت این دو اجمال است عند فقد القرینه.

## تطبیق دو کبرای کلّی بر بحث اصلی (عدالت)

حال پس از عبور از این دو بحث کبروی کلّی مجدداً به ادامه بحث صغروی باز خواهیم گشت که عبارت است از تطبیق این دو قانون و کبرای کلّی بر موردبحث ما.

در ما نحن فیه که واژه عدل و عادل و یا واژگانی مشابه آن که در بحث امام جماعت، شهادت، قضاوت، مرجعیت و امثال آن با آن مواجه هستیم گفته می‌شد اوّلاً در آیات و روایات کلمه عدل و عادل و امثال این‌ها از کلمات وجود دارد و ثانیاً این کلمه وقتی مشتق می‌شود تبادرات حکم می‌کند که اینجا چند معنا وجود دارد و این معانی مجازی نیستند بلکه معانی متعدد پیدا می‌شود. پس عادل چند معنا پیدا می‌کند که عبارت است از:

الف) عادل به معنای مَن یصدر عنه هذا الفعل مرة واحده

ب) به معنای صدور فعل به‌صورت مکرر و مستمر

ج) به معنای کسی که فعلی از او صادر می‌شود در حالی که این فعل برآمده از یک ملکه روحی و وصف ثابت درونی می‌باشد. یعنی در واقع یک فعل و انفعال درونی ثابتی وجود دارد که این عمل را به سهولت تولید می‌کند.

این سه معنایی است که تقریباً در اکثر مشتقّات از افعال و مصادری که فعلی است و ابتدائاً رفتار می‌باشند این معانی وجود دارد و تفاوتی بین زبان‌های مختلف وجود ندارد. به‌عنوان‌مثال در زبان فارسی لفظ «راننده» می‌تواند به این صور به کار برود که:

یک بار گفته می‌شود «امروز راننده من فرزندم بود» درحالی‌که این فرزند فقط یک بار رانندگی کرده است و دیگر هم سوار ماشین نمی‌شود که در اینجا به او راننده اطلاق می‌شود که راننده در اینجا یعنی همین که این فعل رانندگی از او سر زده است و لو اینکه یک بار باشد.

گاهی گفته می‌شود «این شخص راننده است» یعنی مستمرّاً و مکرراً رانندگی می‌کند.

و گاهی هم این کلمه در یک معنای دیگری قرار می‌گیرد که در آنجا راننده یعنی کسی که شغل و حرفه او است و یا به معنای دیگر ملکه او می‌باشد.

البته اگرچه در اینجا فقط سه معنا گفته شد اما با کمی نگاه دقیق‌تر می‌توان آن را تا پنج معنا هم گسترش داد لکن به منظور تسهیل امر فقط همین سه معنا در اینجا گفته شد.

الف) من یصدر منه الفعل و لو مرة

ب) من یصدر منه الفعل مراراً

ج) من فیه ملکة صدور هذا الفعل؛ یعنی کسی که این ملکه یا شغل مرتبط با این کار را دارد.

واقعاً به نحو حقیقی کلمات در این سه معنا به کار می‌رود و این حداقل سه معنایی است که در این مشتقّات وجود دارد. البته به خاطر دارید که عرض شد بعید نیست که گفته شود در اصل مبدأ و مصدر هم این سه معنا وجود دارد. به عبارت دیگر وقتی گفته می‌شود «سخاوت» (نه سخی) سخاوت مرّه واحده در یک عمل سخاوت آمیز را می‌گویند که شخص سخاوت به خرج داد و لو اینکه شخص بخیلی است اما در این عمل او گفته می‌شود که سخاوت به خرج داده است، گاهی وقتی سخاوت گفته می‌شود مقصود جایی است که این سخاوت مستمر و مکرر باشد، گاهی عمیق‌تر از این‌ها است و سخاوت که گفته می‌شود به معنای بذل و بخشش پیوسته ناشی از این روحیه سخاوت است و یا حتّی سخاوت به معنای همان روحیه بذل و بخشش باشد نه بذل و بخشش ناشی از ملکه بلکه خودِ ملکه مقصود باشد –که تفاوت قول اوّل و دوّم هم همین بود که گاهی گفته می‌شد عدالت یعنی فعل طاعات و ترک معاصی ناشی از ملکه، و در قول دیگری گفته می‌شد معنای عدالت عمیق‌تر از آن است یعنی ملکه باعث علی فعل الطّاعات و ترک المعاصی- سخاوت هم در این معنای سوّم همین است که می‌تواند رفتارهای ناشی از آن روحیه باشد و می‌تواند به معنای روحیه بذل و بخشش باشد که با این نگاه معانی جدید و أخص از قبل هم پیدا می‌کند.

این یک مطلبی بود که گفته شد مشتق مصادر قطعاً به همین معانی و صورت می‌باشد و قاعدتاً مبدأ آن هم همین معانی را پیدا کرده است چراکه وقتی مشتق دارای چنین ویژگی‌ای شد قهراً باید مبدأ هم دچار تحوّلاتی بشود.

پس همان‌طور که ملاحظه شد در تطبیق بحث کبروی بر این صغری چند معنا در اینجا وجود دارد که این معانی هم مَجاز نمی‌باشد، شاید در ابتدا با نوعی ملاحظه و عنایتی باشد اما بعد واقعاً در همه زبان‌ها همین حالت وجود دارد. به‌عنوان‌مثال وقتی گفته می‌شود «راننده» یعنی معنای راننده و در خودِ این لفظ این معنا نهفته است که کسی که شغل و کار و درآمدش همین است و مسلّط بر این است، یا اینکه کسی سخی است یا شجاع است یعنی کسی که ملکه او سخاوت و شجاعت است و این معنای مجازی نیست بلکه معنای حقیقی است.

### چکیده:

اوّلاً این چند معنا برای این واژگان در مشتقّات به طور واضح وجود دارد و با تأمّلی در مبادی و مصادر آن‌ها وجود دارد.

دوماً این معانی، معانی حقیقی هستند نه اینکه مَجاز باشد «للتّبادر و الانسباق إلی الذّهن بلا قرینةٍ».

سوماً اینکه این اشتراک لفظی در اینجا از نوع دوّم است یعنی بین معانی عام و خاص می‌باشد نه متباینات. که عام‌ترین معنای آن انجام فعل و لو مرةً واحده می‌باشد که چه فعل مرّةً واحدة باشد و چه مراراً باشد همه در معنای اوّلی و عامّ آن وجود دارد. با یک قید معنا به فعل مستمر تغییر پیدا می‌کند، و با قید بعدی به ملکه، شغل و حرفه و ... أخص می‌شود. که این سلسله مراتب عام تا خاص می‌باشند.

پس به طور چکیده می‌توان گفت در اینجا چند معنا پیدا شد که این چند معنا اشتراک لفظی هستند و دیگر اینکه این اشتراک لفظی بین عام و خاص می‌باشد.

می‌توان به‌عنوان چهارمین نکته هم تطبیق اخیر که در کبرا گفته شد در این صغرا حمل کرد که گفته شد در اشتراک لفظی و معانی بین عام و خاص اگر قرینه معیّنه‌ای برای أحد المعانی وجود نداشته باشد آن قدر متیقّن را باید حتماً پذیرفت و در اینجا هم قدر متیقّن همان ملکه است، به این معنا که وقتی گفته می‌شود «عادل» یا «سخی» یا «شجاع» این‌ها به معنای شخصی است که دارای این ملکات است، یعنی فعلی که از این ملکه صادر می‌شود و یا ملکه‌ای که این افعال را تولید می‌کند. که با این توضیح باید گفت ملکه أخص معانی بوده و این قدر متیقّن در مقام تخاطب می‌باشد.

در اینجا باید دقّت بفرمایید که فرض بر این است که در اینجا هیچ قرینه‌ای وجود ندارد که کدام معنا مقصود است یعنی هیچ روایت یا دلیلی وجود ندارد که وقتی عدالت گفته می‌شود به معنای فعل مستمر یا به معنای فعل منبعث از ملکه عدالت و روحیه تقوی و ... باشد که در اینجا حکم این است که أخص أخذ شود و أخص همان معنای ملکه و محنت می‌باشد.

سؤال: مشتقات بر دو نوع هستند، برخی از مشتقّات همچون «ضارب» است که با یک بار انجام عمل به او ضارب اطلاق می‌شود اما در لفظی مثل «سخی» با یک بار عمل سخاوت‌مندانه به شخص سخی اطلاق نمی‌شود، یعنی نفس واژه نشان دهنده این معنا هست که آیا استمرار در او وجود دارد یا خیر.

جواب: بله، گاهی برخی مشتقّات هستند که ظهور معنای ملکه‌ای و استمرار در آن‌ها قوی‌تر می‌باشد اما فرض در اینجا این است که در لفظ عادل کسی این معانی را قبول نداشته و صرفاً معتقد است که عادل کسی است که آن فعل از او صادر می‌شود –که ظاهر لغت هم همین را افاده می‌کند که بیشتر وصف فعل می‌باشد- که ما در اینجا عرض می‌کنیم حتّی در این الفاظ معنای جدیدی وجود دارد که آن ملکه است. در واقع این فرمایش شما ضرری به بحث ما نمی‌زند و در واقع کلام در اینجا این است که حتّی در مشتقّاتی که این‌گونه نیستند و می‌توانند حمل بر فعل هم بشود در این‌ها هم معنای ملکه‌ای وجود دارد.

سؤال: ...

ج: اقل به معنای آن محدوده‌ای است که تمام قیود حتماً در آن وجود دارد، این نباید اشتباه شود که اقل در کلام بوده و مثلاً کلمه در آنجا یک حرف دارد و در اینجا پنج حرف دارد بلکه اقل در عالم واقع مقصود است که در این صورت عادل به آن معنا که فعلی را مستمراً انجام می‌دهد و دارای ملکه عدالت می‌باشد محدودتر بوده و قدر متیقّن است نه اینکه قدر متیقّن در کلمه باشد که این یک کلمه است و آن دو کلمه بلکه همان‌طور که گفته شد مقصود قدر متیقّن در عالم واقع می‌باشد. توضیح بیشتر مطلب این است که در عالم واقع کسانی که دارای عدالت هستند چند دسته هستند که آن‌هایی که مستمراً فعل را انجام می‌دهند و دارای ملکه می‌باشند یک دایره بسته و محدودی در دایره عام می‌باشد، پس باید عالم واقع ملاحظه شود. مثلاً وقتی گفته می‌شود «قاتل» این کلمه دارای یک عامّی است که همان کسی است که مرتکب قتل شده است و لو یک بار، دایره دیگری دارد که مقصود است کسی است که مکرراً قتل انجام می‌دهد، و دایره سوّم آن أخص از دو نوع قبل است که در واقع قتل از شخصی صادر می‌شود که دارای روحیه قاتلیّت می‌باشد و قتل از او صادر می‌شود که این یک دایره محدودی است که این صورت قطعاً در مدلول کلام وجود دارد اما دایره بازتر و وسیع‌تر آن مشخص نیست که مقصود و مراد باشد و لذا قدر متیقّن آن همان دایره محدود معنایی است که در اینجا وجود دارد.

سؤال: چرا در اینجا از عنوان شدّت و ضعف استفاده نمی‌فرمایید؟ با این عنوان کسی که دارای ملکه است بالاترین حدّ از معنا می‌باشد و کسی که فقط افعال را مرتکب می‌شوند یا حدّ استمراری آن مراتب پایین‌تر آن می‌باشند و راحت‌تر می‌تواند أخذ شود ...

جواب: برای این صورت باید یک منطقی وجود داشته باشد، در کلام ما یک منطق واضحی وجود دارد و آن اینکه می‌گوییم معانی دارای سه مرتبه هستند که یک معنای عام و کلّی است، دایره خاص‌تر و متوسّط و دایره أخص که این‌ها معانی‌ای هستند که برای مشترک لفظی بین عام و خاص وجود دارند که در این حالت قدر متیقّن آن ثابت بوده و مابقی کنار می‌روند.

سؤال: قدر متیقّن می‌تواند معونه عام‌تری داشته باشد ؟؟...

جواب: اینکه گفته می‌شود معونه عام‌تر یا خاص‌تری دارد یعنی چه؟ آنچه مشخص است این است که در مشترک لفظی معانی مختلف هستند که یکی عام، دیگری خاص است و معنای سوّم کاملاً خاص و أخص می‌باشند. وقتی که قرینه برای أخذ این معانی وجود ندارد و کلام مجمل است آیا می‌توان به‌صورت قطع نظر داد که کدام‌یک از معانی قطعاً در کلام و مقصود مولی وجود دارد؟ آنچه می‌توان به طور قطع و یقین أخذ کرد معنای سوّم است که مستمر بوده و ملکه دارد و در بقیه معانی شک وجود دارد.

در اینجا می‌توان به لفظ ورزشکار مثال زد؛ فرض کنید که کسی به شما می‌گوید که «یک میلیون تومان به ورزشکار بده» حال شما در ارتکاز خود محاسبه می‌کنید که کسی که فقط گاهاً ورزشی انجام می‌دهد برای مشکلاتی که دارد به این شخص ورزشکار اطلاق می‌شود، کسی هم که به‌صورت مستمر ورزش انجام می‌دهد و مدّتی است که مداومت دارد این هم ورزشکار است، کسی هم که المپیکی و مدال‌آور بوده و دارای ملکه ورزش است او هم ورزشکار است، هیچ قرینه‌ای هم برای شناخت ورزشکار در کلام مولی وجود ندارد، حال این مبلغ را به کدام‌یک از این افراد می‌دهید؟! آنچه مسلّم است این است که این مبلغ را به همان ورزشکار المپیکی و مدال‌آور می‌دهید.

### مناقشه

البته إن قلتی که ممکن است در اینجا وارد بشود این است که ممکن است کسی بگوید که در این معنای عام و خاص معنای عام دارای معونه کمتری است و در واقع معنای عام پایه وضع می‌باشد که در این مثال وضع بر ورزشکاری قرار دارد که مثلاً هفته‌ای یک بار ورزش می‌کند، یا در مثال ضارب کسی است که و لو اینکه یک بار می‌زند و دیگر مثال‌های از این قبیل. در اینجا ممکن است کسی این‌گونه قائل شود که در مشترک لفظی عام و خاص آن معنایی که دارای معونه کمتر است بایستی أخذ شود که معونه کمتر برای معنای عام است نه معنای خاص. پس این إن قلت و مناقشه‌ای است که در اینجا می‌توان وارد کرد که جواب آن در جلسه آینده عرض خواهد شد.